

از مسیح تا مسیحیان



مسیحیت، از ماجرای آفرینش خارق العاده عیسی(ع) گرفته تا مرگ او(درآموزه مسیحی) و نیز الهیات پیچیده ای که در باب تثلیث ایجاد شد، همه و همه از تاریخ این آیین ، روندی تو در تو می سازد.

این پیچیدگی گاه تا به حدی است که او را نه به عنوان یکی از رسولان الهی(آموزه قرآنی)، بلکه به عنوان يك اسطوره به تصویر می کشد. این نوشته با اشاره ای اجمالی به گوشه ای از تاریخ مسیحیت ، به بخشی از موضوعات امروزی درباره مسیحیت نیز اشاره می کند.

این مقاله پیش از این در دهمین شماره ماهنامه خرد نامه همشهری (ویژه نامه « علم و دین » و « تجربه دینی » انتشار یافته است.

وقتی که احمد دیدات، نویسنده و محقق مسلمان آفریقایی در سالن اجتماعات شهر سیدنی داستان تولد حضرت عیسی (ع) را مطابق با آنچه که در قرآن کریم آمده است گفت، به شدت مورد تشویق حاضران قرار گرفت.

او گفت که در قرآن کریم سوره ای مستقل به نام مریم وجود دارد ، در حالی که در انجیل، بیش از چند جمله کوتاه درباره مریم چیزی گفته نشده است. سپس این سوال را مطرح کرد که چرا به جای اینکه در قرآن سوره ای به نام همسر یا دختر پیامبر اسلام باشد، سوره ای به نام مریم وجود دارد و چرا قرآن کریم تا بدین حد از حضرت موسی و عیسی سخن گفته است؟ سوال دیگر اینکه منابع اطلاعاتی شخصی امی چگونه توانسته است از کتاب مقدس پیشی بگیرد؟ آیا تحقق چنین امری به غیر از طریق وحی امکان داشته است؟

معجزاتی از قبیل «رطب رسیده» و «نهر روان» پس از تولد مسیح برای مریم، سخن گفتن عیسی در گهواره، آفریدن پرنده از گل و مائده آسمانی برای حواریون، از جمله نکات قرآنی است که در اناجیل نیامده است.

انجیل

"انجیل" نزد مسیحیان به معنای بشارت رستگاری از طریق مرگ و رستاخیز عیسی است. اما کاربرد قرآنی این کلمه، کاملاً متفاوت است. این کلمه در قرآن تنها به صورت مفرد به کار رفته و دلالت دارد بر وحی‌هایی که خداوند بر عیسی نازل کرده است و سپس بر کتابی که حاوی آن وحی‌ها بوده اطلاق شده است. طبق سخن قرآن کریم، خداوند انجیل را بر عیسی نازل کرد و آن را به او تعلیم داد (3:48، 57:26، 5:110)؛ آن انجیل تورات را تأیید کرده، خود نیز مشتمل بر هدایت، نور و ذکر بوده است (5:46).

با اینکه تعلیم قرآن کریم با آموزه های انجیل های چهارگانه تفاوتی اساسی دارد، ولی در بعضی از اندیشه های اساسی مشترکند. به عنوان نمونه ترجیح آخرت بر دنیاست که به نظر نمی رسد در آیین یهود نیز چنین باشد. قرآن کریم می فرماید: «وما الحیوه الدنیا الا لعب و لهو و للدار الآخرة خیر للذین یتقون». (انعام/ 32) . همین مضمون را در انجیل چنین می یابیم: « ابتدا ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید که این همه به شما مزید خواهد شد.» (انجیل متی 33/6) بنابراین، آرمان اساسی دین که در مسیحیت عبارت است از زندگی کردن مطابق با مشیت الهی و مرگ همراه با عنایت و لطف الهی (به معنای اعتقادی کلمه) بر مصالح دنیوی مقدم می شود.

فارقلیط مسیحی

مطابق انجیل، محمد (ص) به عنوان فارقلیط موعود، مؤمنان را به تمام حقیقت رهنمون ساخت. از آن جا که او قادر به خواندن و نوشتن نبود، پس « از پیش خود چیزی نگفت» (مقایسه کنید: یوحنا، 13:16)، بلکه وقتی وحی بر او نازل می شد تنها آنچه را می شنید بیان می کرد. البته در عهد جدید دو نوع الهیات وجود دارد که بر طبق یکی از آنها مسیح پیامبری از پیامبران خداست و طبق دیگری مسیح خدای متجسد است.

طبق الهیات نخست، آمدن پیامبری دیگر، بعد از حضرت عیسی(ع) مشکلی ایجاد نمی کند، اما بر طبق الهیات دوم دوره نبوت، با آمدن مسیح به پایان رسیده است و بعد از آمدن خود خدا معنا ندارد که پیامبری دیگری بیاید. مشکل در این جاست که در همان سده های نخست مسیحی و قبل از اسلام، الهیات نوع دوم غلبه قطعی و نهایی یافته، اکثریت قریب به اتفاق مسیحیان این الهیات را پذیرفتند. بنابراین آنان به لحاظ الهیاتی نمی توانستند منتظر پیامبری دیگری بوده باشند. از سوی دیگر، آنان با مشکل دیگری نیز روبه رو هستند و آن این که وعده حضرت موسی در سفر تثنیه در نزد آنان مسلم بوده است و تعبیر «پیامبری مانند موسی» با این الهیات همخوان نیست. پس اگر بخواهند مصداق این پیامبر را کسی غیر از مسیح بدانند، باید دست از الهیات خود بردارند و اگر بخواهند الهیات رایج را نگاه دارند با این مشکل روبه رو می شوند که بر طبق وعده حضرت موسی(ع) پیامبری مانند موسی می آید. حال آن که الهیات آنان حضرت مسیح را نه با حضرت موسی و نه با هیچ پیامبری قابل مقایسه نمی دانند.

دشمنان مسیح

مسیح از همان آغاز قیام خود اعلام کرد که «گمان مبرید که من آمده ام تا تورات یا صحف انبیا را باطل سازم، بلکه تا تمام کنم.»(انجیل متی، 17:5)، با وجود این، بزرگان

یهود و کاهنان، معجزات و دلایل او را نپذیرفتند و به شدت با او مخالفت کردند.

در انتهای هر يك از انجيل هاي چهارگانه، شرح مفصلي از اذیت و آزارهايي که عالمان و قوم یهود به حضرت عیسی روا داشتند آمده است. یهودیان، عیسی ناصري را دستگیر کرده و به دست پیلطس، نماینده قیصر سپردند. پیلطس اقرار کرد که در سخنان عیسی هیچ عیبی مشاهده نمی کند ولی به اصرار آن جماعت، او را تازیانه زد. لشکریان، تاجی از خار بافته بر سرش گذاشتند.

جامه ارغوانی بدو پوشانند و گفتند: «سلام ای پادشاه یهود!» (انجيل یوحنا، 19:2) پس از عروج حضرت عیسی (ع)، شکنجه و آزار پیروان آن حضرت ادامه یافت تا اینکه در قرن چهارم، امپراطور قسطنطنیه ولتی دستور داد تا آزار و اذیت مسیحیان را متوقف کنند. زندگی مسیحیان با این فرمان به حالت عادی برگشت و توانستند اجتماعات دینی خود را برگزار کنند. در این فرمان، مسیحیت به عنوان يك دین رسمی پذیرفته شد و تحت حمایت کامل قانونی قرار گرفت. از این زمان به بعد این یهودیان بودند که با گسترش مسیحیت، تحت فشار و آزار و اذیت قرار گرفتند.

محتوای انجيل هاي چهارگانه، بسیار کمتر از آن بود که بتواند احکام و شریعتی را در برابر شریعت مفصل تورات تاسیس کند؛ بنابراین مسیحیان خواه نا خواه از احکام تورات پیروي نمودند و البته تحت تأثیر تعالیم پولس، در آن تغییراتی به وجود آوردند.

همین نکته، دلیل بقای کلیسای اورشلیم شد. نیاز مسیحیت به احکام و مبانی تورات، زمینه مساعدی را برای نفوذ بیشتر اندیشه های یهود در مسیحیت ایجاد می کرد و حتی اندیشه های که حضرت عیسی برای مبارزه با آن ها قیام کرده بود به تدریج تغییر کرد. اما تا قرن پانزدهم و شانزدهم، ثمره روشن و ملموسی برای یهودیت سنتی به همراه نداشت.

نهضت اصلاح دینی

تا پایان قرن پانزدهم، تمدن مسیحی، یهودیان را طرد می کرد و آنان را مجبور می نمود تا در مناطق محصوره به نام «گتو» زندگی کنند. کلیسای کاتولیک می گفت که سقوط اورشلیم و پراکنده شدن قوم اسرائیل، مجازاتی از جانب خداوند بود که یهودیان به دلیل به صلیب کشیدن مسیح بدان گرفتار شده اند. از این رو بسیار کوشید تا یهودیان را از آیین یهود برگرداند و یا از اروپا بیرون براند.

فرایندی که «مسیحیت یهودی» خوانده می شود، در واقع، آشتی مصلحت آمیز قاتلان مسیح (و مطابق با قرآن، عاملان عروج مسیح) با مسیحیت بود که در قرن پانزدهم به ثمر نشست. در این قرن، گروه‌هایی از یهودیان در اسپانیا و پرتغال، آیین مسیحیت را پذیرفتند. این دوران که به دوران «بازگشت به مسیحیت» معروف شد، در تحقق مسیحیت یهودی نقش مهمی داشت. البته مواد چنین آشتی و دوستی غیر منتظره‌ای با تحریفات لفظی و محتوایی مسیحیت در طول قرون گذشته فراهم شده بود.

پولس قدیس، برخلاف سخن خود مسیح در انجيل که خود را مصلح آیین یهود و شبان گوسفندهای پراکنده بنی اسرائیل معرفی می کرد، مسیحیت را دینی جهانی دانست. همچنین با تأکید بر الوهیت حضرت عیسی، رابطه پدر و فرزندگی خاصی را میان او و پیروانش تعریف کرد که برآیند آن، عدم نیاز جدی به شریعت بود.

اساس سخن پولس در نفي شریعت، این بود که صرف ایمان به مسیح، موجب نجات انسان می شود و هیچ چیز دیگری از جمله شریعت ضرورت ندارد. با این تدبیر، نه تنها مسیحیت بر اصلاح آیین یهود متمرکز نمی شد و مزاحم آن نبود، بلکه اعمال دینی نیز اصالت خود را از دست داده و ایمان محبت زای خاصی جای آن را می‌گرفت. گذر مسیحیت از يك فرقه یهودی به يك دین جهانی، با اندیشه های پولسی سازگاری بیشتری داشت تا اندیشه های پطرس؛ بنابراین کلیسای اورشلیم، در مقام قضاوت و نیز برای بقای خود به سود پولس رای داد. با این وجود برای آشتی میان این دو دین بزرگ، نیاز به استخراج عناصر مشترک در هر دو آیین و بازخوانی آنها بود.

سرزمین موعود

این مهم با تأکید و توسعه بر مفهوم سرزمین مقدس و موعود آخرالزمانی اتفاق افتاد. طبق کتاب دانیال در تورات، «مسیح» یا «ماشیح» در آخرالزمان ظهور می کند و در هزار سال خوشبختی بر جهان حکومت می نماید. در انجيل نیز در کتاب «مکاشفات یوحنا» آمده است که آن کسی که در پایان جهان ظهور خواهد کرد خود حضرت عیسی (ع) است.

مطابق با هر دو آیین، یهودیان در آخرالزمان به فلسطین باز می گردند و هیکل سلیمان را پیش از آمدن مسیح بازسازی می کنند. در نتیجه مسیحیت پولسی، کلیسا را با قوم برگزیده تورات مطابقت داد و به جای پیروي از سنت های یهودی تلاش کرد تا به کلیسای اممی ها (غیر یهودیان) تبدیل شود و هلینیزم را به عنوان فلسفه و تمدن اممی ها بپذیرد.

رضا هلال، روزنامه نگار مصری و نویسنده کتاب «مسیحیت صهیونیست و بنیادگرای آمریکا»، در این کتاب جریان مسیحیت یهودی را در دو مرحله نهضت اصلاح دینی و رنسانس در اروپا مورد بررسی قرار داده و می گوید: نقش تاریخی مسیحیان یهودی در آغاز قرن شانزدهم هنگامی ظاهر شد که آنان اعتقاد به طرح خداوند برای پایان جهان تاریخ بشری را وارد مناقشات مذهبی کردند. بر اساس این اعتقاد، تاریخ خداوندی با آمدن عیسی مسیح و آغاز هزاره خوشبختی آغاز خواهد شد.

کتاب «دانیال» از تورات و «مکاشفه» یوحنا از انجيل مورد تفسیرهای جدیدی قرار گرفت که بر اساس آن پیش از آمدن مسیح برای حکومت بر جهان در هزاره خوشبختی، دو گام عظیم برداشته خواهد شد: یکی بازگشت یهود به صهیون (اورشلیم) و دیگری ساخت مجدد هیکل سلیمان.

در قرن شانزدهم مهم ترین تحول عبارت بود از نهضت اصلاح دینی. این جنبش در صدد بود که نظام اعتقادی، اخلاقیات و ساختارهای کلیسای غرب را با اصولی بیشتر مبتنی بر کتاب مقدس سازگار سازد. نهضت اصلاح دینی در آغاز موجب شکل گیری طیفی از کلیساهای پروتستانی در اروپا شد. جهش بزرگ مسیحیت یهودیت گرا نیز در اصل به جنبش اصلاح دینی پروتستانیسم در قرن شانزدهم باز می گردد.

مارتین لوتر در سال 1533 کتاب «مسیح یهودی متولد شد» را به رشته تحریر درآورد و به یهودیان به عنوان فرزندان پروردگار اعتبار مجدد بخشید و عهد قدیم را مرجع والاترین اعتقادات مسیحی دانست. در سال 1538 هنگامی که به دستور هنری دوم، انگلستان از کلیسای کاتولیک جدا شد «مسیحیت یهودی» همراه با جنبش اصلاح دینی در انگلستان رونق یافت و پس از آن که انگلستان حضور قانونی یهود را در آن کشور لغو کرد، مسیحیت یهودی این رسالت مقدس و مهم را بر عهده خویش احساس کرد که یهودیان را پیش از آمدن مسیح و حکومت بر جهان به اورشلیم اعزام کند. سپس اندیشه رستاخیز اسرائیل در طول قرون هفدهم و هجدهم میلادی در محافل فلسفی، ادبی و سیاسی اروپا گسترش یافت.

مسیحیت یهودی یا یهودیت گرا به ویژه پس از اصلاحات پروتستانی در پشت جنبش صهیونیسم مسیحی قرار داشت؛ این جنبش چند دهه پیش از صهیونیسم یهودی شکل گرفت، زیرا تاریخ صهیونیسم یهودی به کنگره بازل در سال 1897 باز می گردد. به همین شکل، اعتقاد به هزاره و بازگشت مجدد مسیح به منظور اهداف سیاسی به کار گرفته شد.

در قرن هجدهم، اعتقاد به بازگشت یهود به فلسطین در عقاید کلامی پروتستان های آمریکایی مطرح بود و اعتقاد به بازگشت و حکومت مسیح بر جهان، صهیون را در

دل و اندیشه مردم عزیز کرد.

در دهه چهارم قرن هجدهم و در گرماگرم بیداری دینی در آمریکا، مسیحیت یهودی آمریکا جنبش صهیونیستی مسیحی را پیش از صهیونیسم یهودی، که در کنگره بازل در سال 1897 پا گرفت، به راه انداخت و از نیمه قرن نوزدهم، صهیونیسم مسیحی آمریکایی در مورد اقامت یهود در فلسطین بر دیگران پیشی گرفت. رهبر این حرکت ویلیام بلاکستون مبلغ مسیحی پروتستان بود که طی نامه ای به هریسون، رئیس جمهور آمریکا، از وی خواست برای بازگرداندن یهودیان به فلسطین دخالت کند. موضع بلاکستون حتی شدیدتر از هرتزل بود که اندیشه ایجاد یک سرزمین قومی را برای یهودیان در قبرس یا اوگاندا پیشنهاد می کرد. وی نسخه ای از تورات را که صفحات آن را علامت زده بود برای هرتزل فرستاد و به او یادآوری کرد که تورات فلسطین را به عنوان سرزمین موعود برای قوم برگزیده تعیین کرده است؛ در حالی که هرتزل خواستار تشکیل یک دولت یهودی در نقطه ای از جهان بود و آن را به سرزمین فلسطین محدود نکرده بود. در آغاز قرن بیستم تفکر و اندیشه صهیونیستی در اعتقادات و فرهنگ مردم آمریکا رسوخ کرد.

ابوالقاسم جعفری